

کودکی مان پشت پنجره خفت

گزارش و نگارش * هدی صابر

"بچه‌ها در میدان پژوهش ما بودند. با بچه‌ها در آن میدان آشنا شدیم. نزدیک به سه سال قبل از این، پژوهشی به قصد شناخت وضعیت کودکان کار و خیابان در دست اجرا داشتیم. در جریان پژوهش از بچه‌ها پرسیدیم: دوست دارید درس بخونین؟ همه ابراز علاقه کردند."^۱ یک آشنایی ساده و پرسش و پاسخی ساده‌تر، به آغاز تجربه‌ای نو منجر شد. آشنایی خوش است، خوشتر آنکه به زیستی مشترک و مبادله‌ای انسانی بیانجامد.

در بهار سال ۱۳۷۹ "کمیته کودکان کار و خیابان" زیر مجموعه "انجمن حمایت از حقوق کودکان" در پی پرسش و پاسخی هر دو برخاسته از دل، طرحی نو را تعریف و آغاز کرد:

"طرح توانمندسازی کودکان در وضعیت دشوار (با تأکید بر کودکان خیابانی) با هدف کلی توانمندسازی کودکان آسیب‌پذیر شهری و کودکان خیابانی منطقه دروازه غار (ناحیه ۴ منطقه ۱۲ تهران) با عنایت به اصل توجه هم‌زمان و هماهنگ به کودک، خانواده و محیط اجتماعی او با تأسی به ایده "خانواده سالم"، "محیط اجتماعی شاداب" و "همبستگی و مشارکت محلی و همگانی"^۲

* در تهیه گزارش از همیاری خانم هاله باستانی بهره گرفته شده است.

۱. لیدا جقه، مسئول سوادآموزی طرح توانمندسازی کودکان در وضعیت دشوار

۲. انجمن حمایت از حقوق کودکان، کمیته کودکان کار و خیابان، نگاهی به طرح توانمندسازی کودکان در وضعیت دشوار.

هدف مندرج در طرح، با همیاری شش آموزشگر داوطلب کمیته کودکان کار و خیابان از خرداد ماه ۱۳۷۹ در کتابخانه پارک خواجهی کرمانی در محله دروازه غار با پوشش دادن هشت کودک، جنبه عملیاتی به خود گرفت.

کار، گرچه در ابتدا ساده بود و کوچک، اما بستری ایجاد کرد تا "کودکانی که به ندرت کسی آنها را به نام صدا کرده بود و بیشتر با "آهای" یا "بچه" خطاب می شدند و خیلی از آنها حتی شناسنامه هم نداشتند"،^۱ با مضامینی نو آشنا شوند. آشنایی خوش است. خوش تر آنکه به آگاهی منجر شود.

شناسنامه طرح

آن هنگام که طرح "توانمندسازی کودکان در وضعیت دشوار" در آستانه اجرا قرار گرفت، پیش برندگان طرح در پیرتو اهداف کلانی که از آن یاد شد، اهدافی خردتر و جزئی تر را تعریف و مشخص کردند:

- شناسایی عوامل تهدیدکننده مربوط به کودک، خانواده و اجتماع محلی و عوامل حمایتی از طریق تحقیق و پژوهش میدانی در منطقه؛

- اطلاع رسانی و روشنگری افکار عمومی، تغییر و اصلاح نگرشها درباره مسئله کودکان خیابانی، برانگیختن و تقویت احساس مسئولیت و تعهد اجتماعی افراد، گروهها، سازمانهای دولتی و غیردولتی؛

- جذب و سازماندهی منابع و مشارکتهای مادی، انسانی و عوامل حمایتی محلی و همگانی؛
- مداخله در شرایط دشوار زندگی کودکان و خانوادههای آنها از طریق آموزش برای بازیافتن سلامت روانی و اجتماعی؛

- ارزیابی اولیه برای فعالیتهای مردمی و روشهای مشارکت جویانه در پیشگیری و مقابله با آسیبهای اجتماعی.^۲

پیش برد اهداف خرد و کلان طرح از طریق یک شورای هماهنگی (تصمیم گیری) که زیرمجموعه‌ای از کمیته کودکان کار و خیابان انجمن حمایت از حقوق کودکان است، صورت می پذیرد. تصمیمات این شورا به هیئت مدیره انجمن منتقل می شود و این مرجع معطوف به مندرجات اساسنامه خود، اعلام نظر می کند.^۳ مدیریت اجرایی طرح به عهده "خانه کودک" است. خانه کودک موجودیت خود را با سرفصلهای برنامه‌ای ذیل، توضیح می دهد:

۱. "واگوبه"، نک نگاهشت ویژه کمیته کودکان کار و خیابان، اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۳.

۲. انجمن حمایت از حقوق کودکان، کمیته کودکان کار و خیابان، نگاهی به طرح توانمندسازی کودکان در وضعیت دشوار.

۳. عشرت قلی پور، مدیرخانه کودک

- ایجاد چراغی روشن در دسترس کودکان در تاریکی به نحوی که هرگاه احساس خطر کردند بتوانند به این مرکز مراجعه و از امکانات مددکاری آن بهره گیرند؛
- ایجاد امکانات بهداشتی، آموزشی و فرهنگی؛
- جذب مشارکت و آموزش خانواده کودکان به ویژه مادران؛
- برگزاری دوره‌های مختلف آموزشی، ویژه داوطلبان فعال در طرح؛
- شناسایی امکانات موجود جامعه و شناسایی و الویت‌بندی نیازهای کودکان؛
- انجام تحقیق در حوزه مشکلات کودکان کار و خیابان.^۱

خانه کودک به عنوان ارگان اجرایی طرح از توان تمام وقت یک مدیر و یک مددجو و از ظرفیتهای پاره‌وقت سه پزشک و ۶۰ آموزشگر داوطلب - که عموماً دانشجوی و برخی نیز از بازنشستگان آموزش و پرورش هستند - بهره می‌برد. آموزشگران داوطلب که مخاطبان سخنرانیهای ماهانه انجمن در فرهنگسرای اندیشه بودند و از آن بستر جذب طرح شده‌اند، در گروههای سوادآموزی، مددکاری، هنر، ورزش و بهداشت، ساماندهی شده و مشغول به آموزش‌اند. آموزشگرانی که خود نیز آموزش "ضمن فعالیت" می‌بینند. کلاسهای سوادآموزی در روزهای جمعه در یکی از مدارس منطقه - با مساعدت اداره آموزش و پرورش منطقه - و دیگر کلاسها در طول هفته در محل خانه کودک^۲ تشکیل می‌شوند.

مکان خانه کودک استیجاری و در ازای مبلغ ۴۵ میلیون ریال رهن و ۳۰۰ هزار ریال اجاره ماهانه در اختیار طرح قرار گرفته است. طرح از محل کمکهای مردمی تأمین مالی می‌شود.

روزگار کودکان، احوال کودکان

مینا قادری، ۱۲ ساله، با هفت خواهر و برادر:

"آدامس می‌فروشم، پولش رو می‌دم به مادرم، روزی ۱۰۰ تومن می‌ده به خودم."

ظریف خدایی، ۹ ساله، با ده خواهر و برادر:

"کارتن خالی می‌فروشم، نصف پول مال مادرم، نصف خودم."

ادریس قادری، ۱۰ ساله، با شش خواهر و برادر:

"کارتن جمع می‌کنم، روزی ۴۰۰-۳۰۰ تومن می‌دم به مادرم، ۱۰۰-۵۰ تومن مال خودم."

آیتا صدیقی، ۹ ساله، با شش خواهر و برادر:

۱. واگویه، تک نگاشت ویژه کمیته کودکان کار و خیابان، اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۵.

۲. تهران، خیابان شوش، میدان شهید هرندي، خیابان ادیب (ضلع شمالی پارک خواجهی کرمانی)، کوی شهید احمد مرادی، کوچه شهید فیض‌الله فیضی، شماره ۸۴.

"کمک کار پدرم بسته بندی می کنم، به مقدار پول می دم پدر و مادرم، به مقدار می اندازم تو قلک".^۱
در ادبیات اجتماعی - اقتصادی، عنوان "کودک کار و خیابان" به کودکی اطلاق می شود که روز را در خیابان در پی نان سر می کند، شب در سرپناهی و میان خانواده ای. به بیان مددکار خانه کودک،^۲
"کودکان خیابانی اکثراً دارای خانواده اند. خانواده ها از این کودکان سوء استفاده می کنند، صبح آنها را می فرستند برای کار؛ گل فروشی، پاک کردن شیشه ماشینها، گدایی و... این بچه ها شبها نزد خانواده باز می گردند."

از مجموع ۳۲۰ کودک تحت پوشش خانه کودک (۱۲۸ پسر + ۱۹۲ دختر) ۹۰ درصد دارای خانواده و ۱۰ درصد بدون خانواده اند. از همان مجموع، ۳۰ درصد بچه های طلاق اند. اغلب کودکانی که صاحب خانواده اند با پدر و مادر و تعدادی نیز با بستگان نزدیک می زیند، (به طور عمده شامل بچه های طلاق). کودکان بام تا شام زیر سقف آسمان و شام تا بام زیر سقف "نوعی مکان"، برخی کمک کار معیشت خانواده اند و برخی "یدک کش" و یگانه نان آور. به بیان آموزگار خانه کودک "بچه ای که مادرش فلج است و پدرش زندگی را رها کرده و رفته، جز کار کردن و نان آوری چه می شناسد؟"^۳

قربان، نمونه ای از خیل "نان آوران کوچک" است:

"قربان مادرشو نشونده کنار جدول، ویلچر مادرشو بسته و آماده گذاشته و خودش کمی جلوتر ایستاده تا ماشین بگیره برای بردن مادرش. میرن میدون واسه گدایی.
قربان هم پدر داره، هم برادر، هم خواهر. پدرش چند سالیه که رفته سراغ زن دومش. برادرش نون خشکیه و خرج خودشو به زور در میاره. خواهرش کم توان ذهنیه و شوهرش دادن رفته. مادرش هم که از دست و پاناتوان. قربان ۱۲ ساله مونده با خرجی خونه."^۴

در جریان گفت و گو با خانم مدیر خانه کودک درمی یابیم از جمع دخترک و پسرکان این خانه، ۵۰ درصد نان آوراند.^۵

فعالان طرح توانمندسازی در ابتدا "درد جهل" نان آوران کوچک آزارشان می داد، "اما پس از حدود یک ماه فعالیت خیلی زود متوجه شدند که گرچه خواندن و نوشتن پایه و اساس دیگر آموزش ها است، اما این بچه ها به دلیل شرایط سخت و غیر قابل تصور، نیاز به سواد شاید نیاز

۳. لیدا جقه

۲. رضا بربری

۱. مصاحبه نگارنده با کودکان در خانه کودک.

۵. عشرت قلی پور.

۴. "واگویی"، تک نگاشت ویژه کمیته کودکان کار و خیابان، اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۷.

پنجم‌شان باشد. بچه‌ها که بیش از هر چیز از بحران هویت و بحران عاطفه در بزرگ شهر تهران رنج می‌برند، در حالی در کلاس درس حاضر می‌شوند که نه تنها صبحانه که شام شب قبل هم نخورده‌اند... آثار ضرب و جرح صورتشان نیز حاکی از نابسامانی و خشونت زندگی چه در خانواده و چه در خیابان و کارگاه است.^۱

"بچه‌هایی که هیچ حقی از حقوقشان رعایت نمی‌شود؛ نه آموزش، نه بهداشت، نه تفریح، بچه‌هایی که از روزی که خودشان را می‌شناسند مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند، بچه‌های تحت فشار، کودکانی که اصلاً کودکی نمی‌کنند"^۲، نوآموزانی که دفتر و کتاب و مداد با دیده و دست‌شان تازه آشناست، در تقسیم‌بندی مدیران طرح در سه گروه مشخص جای می‌گیرند:

"بیش از ۵۰ درصد بچه‌های ما را مهاجران افغانی تشکیل می‌دهند. گروه بعد مهاجرانی هستند که از مازندران آمده‌اند. مهاجرانی که ما در ایران آنها را به عنوان کولی می‌شناسیم و به زبان محلی ما زنی، "جوکی" خوانده می‌شوند. برخی از آنها که از بابل آمده‌اند در "جوکی محله" زندگی می‌کرده‌اند که منطقه‌ای است جدا از بافت شهر. تعدادی از همین بچه‌ها در فصل کاشت و برداشت، به شمال می‌روند. گروه سوم نیز باز مهاجرانند. مهاجران از مناطق مختلف ایران؛ کردستان، سیستان و بلوچستان، خوزستان، کرمانشاه، لرستان و... تنها دو نوآموز از بچه‌های مولوی تهران‌اند."^۳

در میان ۳۲۰ نوآموزی که متوسط سن‌شان ۱۱ سال و بزرگ‌ترین هاشان تا ۱۸ سال سن دارند، هستند بسیاری که به دلیل بی‌هویتی خانوادگی و نامشخص بودن والدین یا مهاجر بودن، فاقد شناسنامه‌اند. صدها کودک تحت پوشش شکم‌تهی، زخم‌برگونه، تن‌خسته، ناآشنا با عطفوت و بعضاً بی‌شناسنامه، هر چه ندارند، "حق"ی دارند. اخذ حق آنها که یا ایرانی‌اند یا انسان، انگیزاننده اصلی پیش‌برندگان طرح توانمندسازی است:

"این بچه‌ها از کره ماه نیامده‌اند. بچه‌های ایرانی‌اند، فراتر از آن هر کودکی که در این بوم است به اندازه یک هفتاد میلیونیم از داراییهای این مملکت سهم دارد.^۴ ... آدمهای بزرگ‌تر شاید بتوانند از حق خودشان دفاع کنند، ولی بچه‌های کوچک ما این کار را نمی‌توانند بکنند."^۵

آغاز آموزش

"اوایل کار" آموزش کودکان کار و خیابان مانند اوایل کار هر طرح و عمل دیگری، مسایل خاص خود

۱. "واگوبه"، تک‌نگاشت ویژه کمیته کودکان کار و خیابان، اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۳.

۲. لیدا جقه

۳. علی‌اکبر اسماعیل‌پور (مسئول کمیته آموزش داوطلبان) و عشرت قلی‌پور و لیدا جقه

۴. علی‌اکبر اسماعیل‌پور

۵. لیدا جقه

را داشت؛ "روزهای اول اهالی محل ما را نمی پذیرفتند، به ما اعتماد نمی کردند، ما مورد اعتراض و سنگ اندازی قرار داشتیم. دلیل اصلی این برخوردها هم حرکت‌های نافرجام قبلی بود."^۱

در بهار ۷۹ کار سوادآموزی با کودکانی کمتر از انگشتان دو دست در محوطه پارک خواجهوی کرمانی آغاز شد. آموزش در مسیر خود از محوطه پارک در تک کلاس فرهنگسرای پارک، چهار کلاس فرهنگسرا و دو کلاس در ورزشگاه شهید هرنندی و حسینیه چهارده معصوم دنبال شد تا آنکه امکان فرهنگسرای پارک به روی بچه‌هایی که تعدادشان از انگشتان دو دست دهها بار بیشتر شده بود، بسته شد، "در پارک دیگر از شادی کودکان خبری نبود. باز هم سکوت یأس آور و معتادان لمیده بر صندلی‌ها، بیداد می‌کرد."^۲

کوتاه مدتی پس از آن در آذر ماه ۸۰ در یک مدرسه به روی بچه‌ها باز شد؛ "انجمن در تاریخ ۱۳۸۰/۰۸/۲۲ با وزارت آموزش و پرورش قراردادی امضا نمود که طی آن کمیته کودکان کار و خیابان می‌تواند فقط روزهای جمعه از مدرسه شهید محمد منتظری استفاده نماید."^۳

اولین روز مدرسه نیز برای بچه‌های "مدرسه ندیده" عالمی داشت:

"اولین روز مدرسه برای کودکان، هر چند در آذر ماه بود اما بسیار به یاد ماندنی و پرخاطره بود. کودکان را از محوطه پارک به صف کردیم و به طرف مدرسه حرکت نمودیم، بچه‌ها با دیدن مدرسه شادی و صف‌ناپذیری داشتند. در حیاط مدرسه می‌دویدند و شادی می‌کردند. همه مریبان خوشحال بودند. زنگ اولین روز مدرسه به صدا درآمد، برای مراسم صبحگاه همه را مرتب نمودیم، بعد یکی از کودکان قرآن تلاوت کرد و بعد سرود رسمی کودکان مجموعه:

خوشحال و شاد و خندانم زیرا هست سلامت جانم

را گروهی اجرا کردند و بعد وارد کلاس شدند. بعضی‌ها از خوشحالی اشک می‌ریختند."^۴

زان پس جمعه در ذهن بچه‌ها به روز شغف مبدل شد "چون به واقع روز جمعه را باور دارند و آن را انتظار می‌کشند، چون می‌دانند در این روز شاد شاد شاد به دور از تمامی ناملایمات روزهای دیگر هفته خواهند بود. چون می‌دانند در این روز از تنبیه و توهین و تحقیر خبری نیست."^۵

پی‌آیند این روند، برخورد محل نیز دگرگونه شد و اعتماد جای شک و تردیدها را گرفت. به بیان مسئول کمیته آموزش داوطلبان طرح توانمندسازی، شورای سه نفره برنامه‌ریزی گروه

۱. عشرت قلی‌پور

۲، ۳، ۴، ۵. اسماعیل پور، علی اکبر. ای انسانها باشید با هم در زندگی مهربان، واگویه، شماره ۲، ص ۱۰.

سوادآموزی با مشارکت وی و آموزشگران داوطلب گروه سوادآموزی، مجموعه مسایل مربوط به آموزش سواد را در دستور کار خود دارد.^۱

کلاس پیش دبستانی و آموزش لوح، منزلگاه اول بیچه‌های تازه وارد است تا پس از آن در پایه‌های اول به بعد تحت آموزش قرار گیرند.

در کنار سوادآموزی که در مدرسه دنبال می‌شود، دیگر آموزشها در محل به غایت محقر خانه کودک انجام می‌گیرد؛

مغرق‌کاری، گل‌سازی، عروسک‌سازی برای دختران، سوادآموزی برای پسران بی‌قرار - که در آموزش جمعه‌ها شرکت ندارند - قصه‌خوانی برای همه، خیاطی و سوزن‌دوزی برای مادران. آموزش مادران که به تازگی آغاز شده است با استقبال آنها مواجهه و در پیوند افزون‌تر محل و خانواده‌ها با خانه کودک، خوش تأثیر بوده است.

چالشهای آموزش

آموزش کودکان کار و خیابان در راستای توانمندسازی آنها به عنوان حرکتی نو آغاز با مجموعه مشکلات خاص خود روبه‌رو است؛

"آیا در این ۶ ساعت معجزه‌ای رخ می‌دهد؟"

این پرسشی است از سوی یکی از مسئولان اداره آموزش و پرورش منطقه^۲ که ۶ ساعت آموزش آدینه روزها را برای کودکان کار و خیابان بسنده نمی‌داند: "با آنکه ما در دبستان با بیچه‌های منطقه دروازه غار هم از نظر آموزشی و هم پرورشی هفته‌ای ۶ روز کار می‌کنیم و اغلب هم در میان خانواده‌های خوبی هستند، باز بیچه‌ها در معرض خطراند، باز وقتی به مقاطع راهنمایی و دبیرستان می‌رسند، به بیراهه می‌روند." مدیر دبستانی^۳ که جمعه‌ها پذیرای کودکان کار و خیابان است "فاصله یک هفته‌ای میان آموزش را با توجه به فزار بودن ذهن،" مشکلی جدی برای کارایی آموزش تلقی می‌کند. اما مقدم بر مدیر و معلم آموزش و پرورش، مدیر و معلم خانه کودک با هفته‌ای یک روز آموزش مشکل دارند؛ مدیر "آموزش جمعه‌ها را بسیار ناکافی" می‌داند و معلم هم "آرزومند است تا نه یک روز که هر روز بیچه‌ها را تحت آموزش قرار دهد."^۴

فاصله میان آموزش همه روزه در نظام رسمی با آموزش یک روزه در نظام غیررسمی خانه کودک، تفاوت‌های کیفی بسیاری به همراه دارد. تفاوت در روش آموزش از جمله این تفاوت‌های

۴. لیدا جقه

۳. محمدی

۲. حاتمی

۱. علی‌اکبر اسماعیل‌پور

طبیعی است؛ "ما آموزش و پرورش نیستیم. ما با تجربه خودمان آموزش می‌دهیم. ما روش آموزش و پرورش را [ارایه] نمی‌دهیم، اطلاعاتی داریم که از آن استفاده می‌کنیم."^۱ دیگر همکار خانه کودک بیان می‌دارد "ما طبق کنوانسیون جهانی حقوق کودک برخورد می‌کنیم، اصلاً این دو دیدگاه [روش برخاسته از کنوانسیون و روش آموزش و پرورش] در نهایت به هم برخورد می‌کند."^۲

در پرتو تفاوت بدیهی میان روشهای آموزشی یک معلم رسمی با یک آموزشگر داوطلب، رویکرد آموزشی خانه کودک - که مشخصاً بر بضاعت آموزشگران داوطلب متکی است - تفاوت خواهد بود.

ارتقای کلاس به کلاس غیرمستمر برخی کودکان، که خود از پی‌ایندهای آموزش حداقلی است، دیگر معضل پیش رو است؛ "برای همین برخی بچه‌هایمان بعد از دو سه سال هنوز در پایه اول مانده‌اند."^۳

از دیگر سو نوآموزانی که مسیر ارتقایی کرده و از پایه‌ای به پایه دیگر می‌روند، امکانی برای دریافت مدرک ندارند. هنگامی که بخشی از نوآموزان شناسنامه هم ندارند، معضل مدرک پیچیده‌تر جلوه می‌کند. اما فراتر از آن زمانی که بالاتر بودن سن نوآموز از سن متعارف تحصیل نیز مطرح است، مشکلی دو لایه پیش روی قرار می‌گیرد.

در نقطه‌چین چالشها به نیازهای آموزشی داوطلبان برمی‌خوریم؛ "ما بعد از یک مرحله کار به این نتیجه رسیده‌ایم که آموزشگران داوطلب هرچند که اغلب تحصیل کرده و دانشجو هستند اما نیازمند آموزش‌اند؛ آموزش روش تدریس اول ابتدایی، روانشناسی، مددکاری و..."^۴ مجریان طرح برای رفع این نیاز، با استفاده از دانش و تجربه آموزگاران و اساتید با سابقه، کلاسهای آموزشی برپا کرده‌اند.

نیازها، انتظارات

"بچه را از کله صبح برای تکدی‌گری بیرون می‌فرستند، یا یک جعبه آدامس به دستش می‌دهند تا به زور به سرنشینان ماشینها بفروشد، به او می‌گویند باید جعبه آدامس را تا شب تمام کنی و پولش را بیاوری. خوب! این بچه تحت فشار است. برخوردی که با او در خانواده می‌شود چیست؟ برخورد جامعه با او چیست؟"

۱. همان

۲. علی اکبر اسماعیل پور

۳. لیدا جقه

۴. علی اکبر اسماعیل پور

بچه‌ای که آدامس می‌فروشد، گدایی می‌کند با فرهنگ خاصی برخورد می‌کنند؛ به او توهین می‌کنند، فحش می‌دهند...^۱

... گدایی کردن و گریه کردن برای دریافت قدری پول، خصلت گدایی و تحقیر را در روان برخی از این بچه‌ها جا داده...^۲

... در جوکی محله بابل، همه آدمها به این بچه‌ها به چشم مزاحم می‌نگرند، هیچ وقت به اینها احترام نمی‌گذارند، هیچ وقت اینها را شهروند خودشان نمی‌دانند.^۳

روان زخمی و کرامت از کف رفته، محصول سلسله برخوردها با کوچک اندامهای نان‌آور در شهر بی‌دروازه بی‌ترحم است. زین‌رو، پیش‌برندگان طرح توانمندسازی، سلامت روان را اصلی‌ترین پیش‌نیاز آموزش آنان قلمداد می‌کنند، مشکلی که در ذات خود امکان فکر و اندیشه را کلید می‌کند:

"این بچه‌ها مشکل روان دارند، فکر کردن‌شان خوب نیست، یعنی اگر هر روز هم سر کلاس بروند، در شمار بچه‌های خوب کلاس نخواهند بود. چون اصلاً خیال و روان سالم ندارند. اگر بتوانیم این بچه‌ها را به آن حد برسائیم که فکر کردن در آنها جا بیفتد، شروع به خواندن کنند و دریابند که می‌توانند فکر کنند، به‌طور مسلم به کلاس چهارم و پنجم هم خواهند رفت."^۴

سالم‌سازی تدریجی روان زخمی بچه‌ها نیازمند کار ویژه روانشناسی است تا آن حد که مدیر خانه کودک برای فعال کردن کمیته روانشناسی، قید "باید" را محکم صرف می‌کند. اصلاح بستر خانواده، نیازی هم‌عرض با سالم‌سازی روان است. مردان و زنانی که هر یک به سهم خویش در پیش‌برد طرح توانمندسازی مشارکت دارند، سامان خانواده کودک را بس مهم می‌پندارند. مدیرخانه کودک با همین پندار برای مادران کلاس برپا کرده است، معلم خانه بر "درگیر کردن مادران با مسئله کودک" تأکید می‌ورزد، مدیر دبستان جمعه‌باز، بر رسیدگی به خانواده‌ها دست می‌گذارد و کلاس آموزشی برای پدران و مادران راپیشنهاد می‌دهد و با بیان آنکه "پدر و مادرها را جمع کنیم اینجا و برای‌شان کلاس بگذاریم"، مشارکت خود را در مسیر سامان خانواده‌ها اعلام می‌دارد. هم‌او کار روانشناسی با والدین را تجویز می‌کند. تجربه نوآغاز کلاسهای خیاطی و سوزن‌دوزی برای مادران، ضرورت سوادآموزی حداقلی برای آنها را نیز فراروی خانه کودک قرار داده است:

۱. حاتمی ۲. محمدی ۳. علی‌اکبر اسماعیل‌پور ۴. لیدا جفه

"دوستان ما به این نتیجه رسیده‌اند که مادران برای آنکه متر را بخوانند باید سواد داشته باشند. دو تن از آموزشگران داوطلب ما آمده‌اند، گفته‌اند: برای آنها کلاس شبانه سوادآموزی بگذاریم، ثبت‌نام هم کرده‌اند."^۱

ارایه خدمت مددکاری اجتماعی خانواده‌ها در همین راستا معنی‌دار می‌شود؛ مددکار خانه کودک از سعی خود برای مددکاری خانواده‌ها و جلب حمایت دانشجویان مددکاری و مددکاران برای حل و فصل مشکلات خانواده‌ها سخن می‌گوید و فراتر از آن بر ضرورت "آسیب‌زدایی از منطقه" تلنگر می‌زند:

"منطقه آسیب‌زاست؛ فقر، اعتیاد، بچه‌های کار و خیابان و...
بافت منطقه طوری است که مردم‌اش از وضع خود خبر ندارند، باید آگاه‌شان کنیم.
اینجا مددکاری عمومی، ضروری است."^۲

خانواده بی‌دفاع، ناامن و بدون آینده اعم از مهاجر افغانی، جوکی بابلی، ترک دیار کرده زابلی، ساکن منطقه مولوی در مواجهه با خشونت و زبری جامعه و فشارهای سترگ زیست و معیشت حدافلی، به طفل سه ساله خود نیز به عنوان مستمسکی برای بقا می‌نگرد. مدیر و معلم خانه کودک، نشسته در کنار هم از این تنازع بقا روایت می‌کنند. معلم نشانی طفل سه ساله‌ای را می‌دهد که در خیابان اکباتان به کار گرفته شده است. هر دو به رغم درد داشتن، واقع‌بین نیز هستند. مدیر ضرورت بهره‌گیری نان‌آورانه از این کودکان را توسط آن خانواده‌ها در واقع امر و در تحلیل عینی - و نه در آرزوی ذهن و بیدار باش فطرت - می‌پذیرد و از همین منظر توجه شدن والدین برای آموزش دیدن کودکان را ضرورتی گریزناپذیر تلقی می‌کند:

"اگر بخواهیم بچه‌ها را از کنار خیابان جمع کنیم، آموزش‌شان دهیم حتی برای شان فیلم سرگرم‌کننده بگذاریم، باید حمایت خانواده‌های‌شان را هم جلب کنیم. اگر ما این بچه‌ها را از بردن پول برای خانواده منع کنیم، خانواده شدیداً جلوگیری می‌کند."

وی که راه کاری برای گشودن این گره جستجو می‌کند، دیو بیکاری را پیش روی خانواده‌ها و خود می‌بیند. او را با دیو بیکاری توان درافتادن نیست، او با جهل بچه‌ها درافتاده است. غلبه نسبی بر جهل بچه‌ها، همراهی خانواده‌ها را می‌طلبد.

ذهن را که به سرعت از کودک، خانواده و منطقه عبور دهیم، به نیاز تجهیز دانش آموزشگران داوطلب بر می‌خوریم؛

۱. علی‌اکبر اسماعیل پور
۲. رضا بیری

"کلاس توجیهی برای داوطلبان ضروری است، مضاف بر آن حتماً باید کارگاه آموزش حقوق کودک برای آنها برپا کرد. آنها مطمئناً با ما دارای دغدغه مشترک‌اند اما با آموزش حقوق کودک، آنها به اهداف انجمن و طرح نزدیک‌تر می‌شوند."^۱
از این نیز که بگذریم با فهرستی از نیازهای موازی با سوادآموزی مواجهیم:

● بهداشت

"آرزو داریم هر روز در محل خانه کودک پزشک داشته باشیم که به امور بهداشتی بچه‌ها و خانواده‌ها رسیدگی کند. اینها احتیاج به آموزش تنظیم خانواده و بهداشت فردی دارند"^۲
همان معلم آرزومند بیان می‌کند "در جمع بچه‌ها تحقیق کردیم و آمار گرفتیم: بخش مهمی از بچه‌های ما شیش دارند، آب گرم در خانه‌شان پیدا نمی‌شود، هزینه حمام هم برای آنها گران است" هفته‌ای یک بار تن به آب زدن و استحمام حق اولیه بچه‌ها است.

● تغذیه

جمعه‌ها یک ساندویچ به بچه‌ها داده می‌شود، "این بیشترین امکان ما برای بچه‌هایی است که اغلب شب قبل هم شام نخورده‌اند. ما سه ماه از سال همین امکان را هم نداشتیم. انجمن حمایت از کودکان برای آموزشگران داوطلب سرویس رفت و آمد گذاشت، اما داوطلبان از سرویس رفت و آمد روز جمعه گذشتند تا هزینه آن صرف تغذیه بچه‌ها شود."^۳

● مکان مطالعه

مدیر خانه کودک در مسیر نقطه چین آرزوها، در ذهنش کتابخانه کوچکی با چند قفسه، چند صد کتاب، چندین میز و صندلی و تعدادی تصویر آرام‌بخش برپا کرده است. کوچک مکانی که کمک کند "بچه‌ها دریابند که می‌توانند فکر کنند."

● ورزش

"مدتی است که امکان ورزش بچه‌ها در ورزشگاه فراهم شده است... اما بچه‌ها که وارد ورزشگاه می‌شوند، گرمکن ندارند. در یک برآورد حداقلی برای تهیه ارزان‌ترین گرمکن به ۵۰۰ هزار تومان نیاز داریم، اما امکانش را نداریم."^۴

امادرپس نیازها، انتظارها به نوبت ایستاده‌اند: کلان‌ترین انتظار را مدیر خانه کودک مطرح می‌کند؛ "دولت موظف به ارایه خدمات به مؤسسات غیردولتی^۵ (N.G.O) است"
و خانه کودک خود یک مؤسسه غیردولتی محسوب می‌شود.

۱. عشرت قلی‌پور

۲. لیدا جقه

۳. علی‌اکبر اسماعیل‌پور

۴. لیدا جقه

در ذیل کلان‌ترین انتظار، مجریان طرح توانمندسازی انتظارهای مشخص خود را از نهادها و دستگاه‌های دولتی یک به یک بیان می‌دارند:

"ابتدای سال ۸۱ ستادی موسوم به "ستاد ساماندهی کودکان خیابانی" تحت نظارت رئیس‌جمهور با حضور نمایندگان دوازده نهاد، سازمان و مؤسسه از جمله شهرداری، نیروی انتظامی، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، آموزش و پرورش، وزارت کشور، یونسف، کمیته امداد و بهزیستی تشکیل شده است. انجمن حمایت از کودکان نیز به عنوان مؤسسه غیردولتی در این ستاد نماینده دارد. در ماه‌های مهر و آذر گذشته ستاد نشست داشته است. در ستاد به ما چنین عنوان شد: "هرگونه خدماتی خواستید به شما ارایه می‌دهیم" اما جلسات ستاد دیگر تشکیل نشد، علتش را نمی‌دانم^۱ اما به‌رغم قول مساعدت "تاکنون از ستاد ساماندهی کودکان خیابانی کمکی دریافت نکرده‌ایم".^۲ خانه منتظر تحقق قول مساعدت است. مدیر خانه کودک صبور است اما در پرتو صبر، شیکوه‌دار است:

"آموزش و پرورشی‌ها حرکت ما را نپذیرفتند، توجیه نشدند، کار ما را جدی نگرفتند با این همه کمبود چطور کار ما جدی نیست؟"
انتظار، فرزند گلایه است:

"ما درخواست دو مدرسه کردیم، یکی برای آموزشهای جمعه و یکی هم برای آموزش در طول هفته. ما نیازمند بودیم در طول هفته نیز از امکان مدرسه استفاده کنیم تا مانند مدارس عادی آموزش مستمر حتی به صورت شبانه داشته باشیم، اما با این درخواست موافقت نشد."^۳ به بیان معلم خانه کودک "چنانچه در طول هفته نیز مدرسه در اختیار طرح باشد، به کمک مربیان طرح و مربیان مجرب آموزش و پرورش، امکان نزدیکتر شدن به اهداف بسیار جدی‌تر می‌شود."^۴ تأمین مکان و معلم - مربی حرفه‌ای، دوم چوب خط حک شده بر دیوار انتظار خانه کودک است. از دیدگاه همگان، امکان در شهرداری خوابیده است. زحمتکشان طرح به امکان نهفته در شهرداری منتظرانه دیده دوخته‌اند:

"ما یک مکان مناسب و مستقل می‌خواهیم که شورای شهر و شهرداری منطقه ۱۲ می‌توانند در اختیارمان بگذارند."^۵

۴. لیدا جقه

۳. عشرت قلی‌پور

۲. علی‌اکبر اسماعیل‌پور

۱. عشرت قلی‌پور

۵. علی‌اکبر اسماعیل‌پور

شبه مخروطی ای که هم اینک در اختیار خانه کودک است، چهار اتاق سرداب‌گونه دارد که دو اتاقش بدون بخاری و از استفاده پائیزه و زمستانه به دور است. به رنگ و نمای آن دو اتاق گرم از بخاری نیز کاری نیست، به هر روی چهار دیوار دارند و سقفی. نگاه صاحبان حداقل امکان، دونده به سمت امکانات صاحبان امکان است.

و سر آخر، بیمه؛ "برای بچه‌ها چه در مدرسه، چه خانه کودک و چه ورزشگاه هر آن ممکن است اتفاقی رخ دهد خصوصاً در ورزشگاه".^۱ سازمانهای بیمه‌گر دولتی چوب خط چهارم بر همان دیوار رنگ پریده و گج ریخته است.

سوای انتظارات خاص از دولت صاحب امکان، خانه کودک از مؤسسه‌های غیردولتی انتظاری عام دارد و کمکه‌های گوناگون غیرمالی مؤسسه‌های غیردولتی را انتظار می‌کشد.

اثربخشی‌های طرح

"تغییر ناگهانی نیست، نرم و بطئی است"

مدیر صبور به همان درستی که کودک کار و خیابان را "دستگیره" خانواده برای وصل به حیات حداقلی تلقی می‌کند، اثربخشی را نیز تدریجی می‌داند. هم او، اثربخشی‌های روانی-رفتاری طرح را برتر از سوادآموزی قلمداد می‌کند:

"بچه‌ها به دلیل وضعیت‌شان بزه‌های خفیف داشتند، به آنها اعتماد کردیم، اعتماد پاسخ داد؛

چیزهایی که می‌توانستند برنگردانند، برمی‌گردانند. به آنها پول می‌دهیم و عمداً به خرید می‌فرستیمشان. بقیه پول را دقیق باز می‌گردانند. برخی از بچه‌ها کلید انبار ملزومات و نوشت‌افزار در دستشان است، می‌توانند از انبار جنس بردارند، ولی بر نمی‌دارند."

و نیز می‌گوید:

"بچه‌های کار و خیابان خصوصاً پسرها شرارت دارند. برای شرور افت بود که معذرت بخواهد. اما اکنون رسماً می‌گویند "ببخشید". قبلاً ببخشید گفتن در مقابل خطا، افت بود."

ادامه می‌دهد:

"خشونت‌شان ریخته. قبلاً دخترها در تجمع پسرها احساس امنیت نمی‌کردند. حالا اعتماد می‌کنند. رحمان بلند می‌گوید:
"همه دخترها خواهر من‌اند، کسی حق نداره به اونا حرف بزنه" قبلاً دعوی ایرانی-افغانی بود، کتک‌کاری بود. مهم است که ایرانی حامی افغانی شده و بخاطرش کتک خورده"

باز تأکید می‌کند:

"اینها آهسته آهسته اتفاق افتاده است"

و سپس دیگر آثار طرح را فهرست می‌کند:

● نظم‌پذیر شده‌اند

● در عمل درس و کار را تلفیق کرده‌اند

● اعتماد به نفس یافته‌اند

معلم خانه کودک نیز برای خود دیدگاهی دارد:

"منی توان گفتم که آثار طرح فقط سواد آموختن است. خواندن خیلی به انسان کمک می‌کند. اولین چیزی که خدا در قرآن آورده، خواندن است. این بچه‌ها با مطالعه، مقیاس پیدا کرده‌اند، حداقل خیلی‌هایشان مانند پدر و مادرهایشان زندگی نخواهند کرد."^۱

او در پرتو این دیدگاه، به جوهر حقیقتی توجه می‌دهد:

"بچه‌ای که هیچ حقی نداشته، حق انتخاب پیدا کرده است. آنها امکان دیده شدن نداشتند. ولی وقتی بچه‌ای نقاشی می‌کشد و در پایان کلاس می‌گوید: این من‌ام! منی پیدا شده. می‌شیم می‌گویید: این من‌ام! یعنی "من" وجود دارد، پس برای این من باید وقت صرف شود."

از دید وی، فراتر از بچه‌ها، "فرهنگ منطقه نیز متأثر از طرح، یک اندازه تکان خورده است.

معلم دیگری به اثربخشی آموزشی طرح اشاره دارد:

"آموزشها در عمل نشان داده که فایده دارد. بچه افغانی که کلاس اول را اینجا تمام

کرده و به افغانستان رفته برای ما نامه می‌نویسد و می‌فرستد."^۲

حال به دهان خود بچه‌ها دیده بدوزیم:

۱. همان
۲. علی‌اکبر اسماعیل‌پور

"می تو نم بخونم"

"روزنامه ورزشی می خونم، روزنامه آبی پوشان"

"دوست پیدا کردم"

"ساعت می دونم"

"فهمیدم که باید از خط عابر پیاده رد بشم"

"به مردم کمک می کنم"

"آدامس می فروختم، سرکار چیزی نمی فهمیدم، بهم پول کم می دادن، الان می فهمم"

می توان به دفترهای انشای بچه‌ها هم سرک کشید، آثار در آنجا نیز نهفته است:

"من آرزو دارم به افغانستان برویم، معلم شوم و به بچه‌ها درس بدهم."

"خواهر من در روز دیکته شوق می کند."

"من صاحب شش خواهر و برادر هستم. من آرزو دارم که دکتر شوم که تا به کسانی که پول ندارند کمک کنم و به توانم مریضی آنها خوب کنم."

بچه‌های عطوفت نادیده، عطوف و رؤف شده‌اند، در میان سپید برگ‌های دفتر انشا، انسان هویدا شده است. انسان آرمادار غنیمتی است آنهم در عصر بی‌آرامی، در راسته بازار فردیت، در دوران سردی.

نگاه آخر

طرح توانمندسازی کودکان در وضعیت دشوار (با تأکید بر کودکان کار و خیابان) با سمت‌گیری آموزشی، تجربه‌ای است نوآغاز که از سوی یک مؤسسه غیردولتی پیگیری می‌شود. با عنایت به آنکه عمل اجتماعی مؤسسه‌های غیردولتی خود تجربه‌ای است نوین و در حال تکوین که در سالهای اخیر زمینه‌ای برای بروز و ظهور یافته است. از این منظر، طرحهایی چون توانمندسازی به تازگی پونه و ریحان نوچیده از باغچه می‌مانند.

این تجربه با دستمایه‌ای از بیدار باش درون، مسئولیت انسانی و مهر طبقاتی و با حداقل امکانات پیش می‌رود. اما برغم امکانات حداقلی، بستری به‌طور نسبی مناسب برای پیشبرد به سامان‌تر و ثمربخش‌تر طرح وجود دارد:

● ذهن جامعه شهری از رؤیت روزمره وضع و احوال کودکان کار و خیابان در معبر و میدان و پشت چراغ‌های سبز و زرد و سرخ متأثر است. ذهن بچه‌های گل فروش و شیشه پاک‌کن از رفتار روزگار

زخمی است و ذهن و فطرت جامعه، زخم‌دار از زخم آنان. گزارشها و نوشتارهای پرتعداد نشریات سالهای اخیر پژوهاکی است بر طنین از موضع جامعه شهری در قبال همان رؤیت روزمره.

● به گفته معلم خانه کودک "حداقل این است که ذهن دولتمردان نسبت به موضوع حساس شده". این حساسیت در اثر پیگیریهای ویژه مؤسسه‌های غیردولتی و جامعه مطبوعاتی می‌تواند مجموعه امکاناتی در عینیت را به همراه داشته باشد. همچنانکه در بهمن ماهی که گذشت دولت از طریق ستاد ساماندهی کودکان خیابانی مبلغ ۲۰ میلیارد ریال اعتبار برای سامان این کودکان اختصاص داد.

● ستاد ساماندهی کودکان خیابانی برغم انفعال خود از بدو تأسیس، به هر روی محل تجمع مجموعه دستگاهها و نهادهای دولتی، عمومی و خصوصی مرتبط با موضوع است. تحرک نسبی این ستاد تحت تأثیر فشار افکار عمومی به آزاد شدن و تخصیص امکانات برای بهبود وضعیت کودکان کار و خیابان منجر خواهد شد.

● در میان همه امکانات، دو امکان ویژه برای پیش‌برد مناسبتر طرح توانمندسازی وجود دارد؛ شهرداری و آموزش و پرورش.

برقراری مفاهمه و تنظیم رابطه میان پیش‌برندگان طرح توانمندسازی با مسئولان محلی این دو نهاد، زمینه‌ساز بهره‌مندی از این دو امکان ویژه است؛

- شهرداری منطقه در راستای مساعی خانه کودک برای کمک به کسب درآمد مادران کودکان اقدامی حمایتی به عمل آورده است:

"شهرداری منطقه ۱۲ در جمعه‌بازار خود ۴ متر مربع مکان در اختیار ما گذاشته که بازار عرضه محصولات مادران بشود. دورنمای کار ما تشکیل تعاونیهای محلی برای مادران است. مادران عوض اینکه یک گونی عدس پاک کنند ۸۰۰ تومان بگیرند یا ۵۰ کیلو قند بشکنند ۷۰۰ تومان بگیرند، تعاونی تشکیل دهند. هم پایدارتر است هم دارای درآمدزایی بیشتر."^۱

شهرداری در کنار این نوع حمایتها می‌تواند با اختصاص دادن مکانی مناسب برای استقرار خانه کودک یا مکانی برای آموزشگاه، به طرح توانمندسازی به‌طور مؤثرتر یاری رساند.

- به‌رغم تفاوت تلقی‌ها و دیدگاههای مسئولان طرح توانمندسازی و مسئولان آموزش و پرورش منطقه، به هر روی همکاری‌های آموزش و پرورش با طرح ادامه دارد. مدیر دبستان جمعه باز همچنان آماده در اختیار گذاردن دبستان تحت مدیریت خویش برای آموزشهای روز جمعه کودکان کار و خیابان است، مشروط بر آنکه مدیریت خانه کودک با وی قرارداد یکساله امضا کند:

۱. علی‌اکبر اسماعیل پور

“ما می‌گوئیم قرارداد ببندید، چرا؟ چون فردا اگر بچه‌ای از بلندی با کله افتاد زمین و اتفاقی رخ داد، چه کسی جوابگو است؟ من میدانم همه کنار می‌کشند و می‌گویند شما ببخود کردید بچه‌ها را به مدرسه راه دادید، مگر قرارداد دارید؟”
 همین مدیر راه را برای ارتقای پایه به پایه بچه‌ها و حل مشکل مدرک، باز می‌بیند:
 “مسئله مدرک را می‌توانیم حل کنیم. بچه‌ها امتحان بدهند. از نهضت سوادآموزی هم می‌خواهیم که از آنها امتحان بگیرد. به این ترتیب بچه‌ها می‌توانند مدرک پنجم ابتدایی دریافت کنند.”

به گفته مدیر خانه کودک، ریزنیهای با نهضت برای حل مسایل آموزشی صورت گرفته است. همکاری آموزش و پرورش در این میان می‌تواند کارا تر شود.

مدیر مدرسه زمینه‌های همکاری جدی‌تر را نیز منتفی نمی‌بیند؛ “همانطور که برای دانش‌آموزان خودمان قانون داریم، برای این بچه‌ها هم قانون وجود داشته باشد. در این صورت طرح جدی‌تر شود و بچه‌ها هفته‌ای سه روز به‌طور مرتب بیایند. از نیروهای آنها [طرح] و از نیروهای خودمان [آموزش و پرورش] استفاده کنیم. این بچه‌ها را می‌توانیم از این رو به آن رو کنیم.”
 از زمان آغاز به کار آموزش کودکان، طرح به‌طور اختصاصی از ظرفیت آموزشگران داوطلب بهره گرفته است. جدا از دیدگاه خاص و رسمی آموزش و پرورش مبنی بر ضرورت استفاده از آموزگاران حرفه‌ای، مدیریت طرح نیز بر این باور است که برای کارآمدتر کردن آموزشها، ضروری است تا از ظرفیتهای رسمی آموزشی استفاده به عمل آورد:

“نیروی سوادآموزی ما همگی داوطلب هستند، هر چند نیروی داوطلب با نهایت عشق و علاقه می‌آمد اما مایلیم که مدرسین حرفه‌ای هم داشته باشیم که به‌طور طبیعی در این مورد باید هزینه کنیم اما قادر به انجام آن نیستیم.”^۱

نکته بس مهم انسانی آن است که پیش‌برد طرح بدون انرژی و انگیزه داوطلبان میسر نبوده است، “اگر نیروهای داوطلب نباشند مطمئن باشید که هیچکدام از اهداف طرح پیش نمی‌رود. آنها با نهایت صبوری و دلسوزی و از راههای بسیار دور و بدون هیچگونه چشمداشتی به خانه کودک آمده و با طرح همکاری می‌کنند و در واقع سرمایه اصلی ما هستند.”^۲ این پرسش اساسی نیز مطرح است که “اگر آموزش و پرورش بخواهد آموزگارانی با اضافه حقوق و فوق‌العاده مأموریت به این کار اختصاص دهد، می‌تواند دلسوزی و عشق یک کار داوطلبانه را نیز بوجود آورد؟”^۳

۱ و ۲. عشرت قلی‌پور ۳. علی‌اکبر اسماعیل‌پور

در این شرایط تلفیق انرژی و عشق داوطلبان با مهارت و تجربه آموزگاران حرفه‌ای ضرورتی است پیش روی طرح. ضرورت تلفیق عشق و تجربه، حل مشکل مدرک، انعقاد قرارداد میان خانه کودک و مدرسه و... جملگی در گرو گفتگو و مفاهمه میان مدیریت خانه کودک و مسئولان آموزش و پرورش منطقه است. مفاهمه‌ای به‌رغم تفاوت دیدگاهها و روشها، برای صاحب امکان شدن و پیش‌برد طرح بس ضروری است.

از کشاکش مفاهمه و توافق با مسئولان محلی آموزش و پرورش، زمینه آموزشهای فنی-حرفه‌ای برای کودکان کار و خیابان به قصد تأمین نسبی آینده شغلی آنها می‌تواند مهیا شود. همچنانکه سیر تفاهم با شهرداری منطقه می‌تواند به تثبیت موقع خانواده کودکان و پایدارتر شدن موضع خانه کودک در منطقه رهنمون شود.

واقعیت آن است که "طرح توانمندسازی کودکان در وضعیت دشوار" به‌رغم گذشت حدود سه سال از آغاز آن هنوز در مرحله "آزمون" است. طرح شکل نایافته در مرحله آزمون، بیش از طرحهای شکل یافته و گذر کرده از مرحله آزمون، فرصت ترمیم و تصحیح دارد. شایان دقت است که طرح در شرایط اجتماعی-اقتصادی کشور ما طرحی است نو که هنوز سازمان متناسب و کارای خود را پیدا نکرده و مدیریت آن، کار را با حداقل بضاعت و امکانات پیش می‌برد و خود، هم‌پای پیش‌برد، تجربه می‌اندوزد. طرح مستقل از سازمان نایافتگی لازم، هنوز از هویت و سطح طرح اجتماعی ضرور نیز برخوردار نیست. طرح در روند سه‌ساله خود، ضعفهای درونی اش را آشکار ساخته ضمن آنکه امکانات بالقوه بیرونی را برای قوام در پیش رو دارد. هنر مدیریت طرح، ارزیابی و طبقه‌بندی ضعفهای درونی و زمینه‌سازی برای بهره‌مندی از امکانات بیرونی است. نوع مواجهه با این دو ضرورت، خود آزمونی مقابل روی این مؤسسه غیردولتی و در مدار بالاتر برابر مؤسسه‌های غیردولتی است.

همه آنها که بیرون از طرح‌اند و امکانی از هر جنس در دل، ذهن، جیب، دست و پیرامون دارند نیز هم‌وظف به یاری رساندن و قوام بخشیدن به طرح هنوز در مرحله آزمون‌اند؛ نه ساله دخترکی از دخترکان کار و خیابان تحت آموزش در خانه کودک، از جمله دلخوشیهایش آموختن سرودی بود حاوی دو مضمون؛ "گردهم‌آیی"، "نغمه‌سراییی". دخترک با ملودی نزدیک به ملودی ترانه فیلم اشکها و لبخندها چنین می‌خواند:

ای انسانها

گردهم آئید

نغمه‌سرایید

هم‌نوایی با دخترک بسی دل‌انگیز است.